زمانی که استیون اسپیلبرگ اعلام کرد قصد ساخت فیلمی براساس شخصیت محبوب « آبراهام لینکلن » را دارد، موجی از تحسین ها به سوی وی روانه شد که همگی معتقد بودند او بهترین فردی است که می تواند یک چهره کامل و بی نقص از یک مرد شرافتمند را به پرده نقره ای سینما بیاورد. مدتی پس از اعلام اینکه مراحل پیش تولید فیلم آغاز شده ، گفته شد که قرار هست نقش آبراهام لینکن را « دنیل دی لوئیس» ایفا کند که یکی از بهترین بازیگران هالیوود است. بعد از اعلام این خبر، زمان آن بود که همگی شروع به تعریف و تمجید از این انتخاب کنند و حتی پیش از ساخته شدن فیلم، نام آن را به عنوان یکی از بخت های مسلم اسکار و نام دنیل دی لوئیس را به عنوان برنده بهترین بازیگر نقش اول مرد عنوان کنند. « لینکلن » اما در سکوت کامل خبری ساخته شد و کمتر خبری در مورد نحوه ساخت و اتفاقات و حواشی آن منتشر شد و در سکوت کامل خبری هم آماده اکران شد. پیش از اینکه به سراغ فیلم برویم بهتر هست آبراهام لینکلن را بطور مختصر معرفی کنم :

آبراهام لینکلن نخستین رئیس جمهور، جمهوری خواه ایالات متحده بود که در جریان اختلافات عمیق دموکراتها در سال 1861 توانست با 40 درصد آراء به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب شود. اما مشکلی که لینکلن در زمان تصدی پست ریاست جمهوری با آن گریبانگیر بود، اختلافات شدید داخلی بین ایالات شمالی و جنوبی آمریکا بود. در واقع ریشه مشکل از اینجا آغاز می شد که ایالات جنوبی آمریکا که صاحب زمین های حاصلخیز کشاورزی و مواد خام اولیه بودند، به شدت به نظام برده داری اعتقاد داشتند و سیاه پوستان را جزو املاک خود به حساب می آوردند! اوضاع معیشتی سیاهان در آن دوران به حدی فاجعه بار بود که اغلب دلیل مرگ و میر آنها گرسنگی عنوان می شد. این وضعیت حتی سبب شد تا سیاهان قیامی بر ضد سفید پوستان انجام دهند اما پیش از هرگونه اقدامی توسط سفید پوستان سرکوب شدند. اما اوضاع در ایالت های شمالی آمریکا متفاوت بود. آنها به دلیل اینکه زمین حاصلخیزی نداشتند و شغل اکثر آنها مربوط به تجارت یا بانکداری مربوط می شد، از حقوق سیاه پوستان حمایت می کردند و حتی آنها را به صورت قاچاقی از ایالت های جنوبی به شمالی منتقل می کردند. دامنه این اختلافات به حدی افزایش پیدا کرد که بالاخره مردم 2 ایالت در سال 1861 رسماً دست به سلاح بردند و با یکدیگر وارد جنگی داخلی شدند. این جنگ که حدود 4 سال به طول انجامید، خسارت بسیار هنگفت جانی و مالی برجای گذاشت و البته با پیروزی ایالات شمالی بر جنوبی به پایان رسید. بعد از این پیروزی بود که برده های سابق که انسان های آزاد

2

امروز بودند، سراغ اربابان سابق خود رفتند و حسابی از خجالت آنها در آمدند!. بعد از اتمام جنگ داخلی لینکلن تصمیم گرفت تا ایالات متحده را از نو بسازد. وی نظام بانکی وقت آمریکا را تغییر داد و آن را به شکل امروزی پایه گذاری کرد. او همچنین با تصویب قانون جنجالی لغو برده داری سبب شد تا سیاه پوستان آن دوران وی را به نشانه احترام پدر صدا کنند!. یکی از ویژگی های لینکلن در زمان ریاست جمهوری اش این بود که از بین تمامی جناحین مخالف، فرد لایقی را انتخاب می کرد و آن را در کابینه اش قرار می داد تا به این وسیله اختلافات حزبی را به حداقل برساند. مالیات بر ارزش افزوده ، جذب توریست، تزریق اسکناس به بازار ، تعریف حق گمرکی ، ایجاد راه آهن برای ارتباط با قاره های دیگر، ایجاد وزارت کشاورزی برای نظارت بر تولیدات ایالت های جنوبی که بخش اعظم آن در جریان جنگ های داخلی از بین رفته بود و... از جمله کارهای مهم لینکلن در زمان دوره ریاست جهموری اش بود. چه بسا اگر لینکلن هیچ وقت وجود نداشت، آمریکا کشوری معمولی یا شاید اگر بخواهیم بدبینانه نگاه کنیم، کشوری به شدت عقب افتاده می شد که درگیری های قومی و قبیله ایی اش حتی می توانست آن را به ورطه نابودی هم بکشاند.

اما متاسفانه کینه ایی که در دل جنوبی های به خاطر شکست از شمالی ها باقی مانده بود، سرانجام باعث وقوع حادثه تلخی شد. جان ویلکز بوث که در آن دوران بازیگر مشهوری در تئاتر بود، یک جنوبی به شدت متعصب بود که به علت طرفداری لینکلن از قانون لغو برداری و تصویب این قانون، تصمیم گرفت او را ترور کند. بوث زمانی که فهمید لینکلن قصد تماشای تئاتری به نام " پسر عموی آمریکاییمان " را دارد، تصمیم گرفت تا از این فرصت استفاده کرده و او را از بین ببرد تا به این ترتیب انتقام جنوبی ها را از او گرفته باشد. وی در زمان اجرای این نمایش در پشت در بالکن سالن تئاتر - که محل نشست لینکلن و همراهانش بود - کمین کرد و منتظر ماند تا یکی از خنده دار ترین صحنه های کمدی این تئاتر فرا برسد تا بتواند در میان سر و صدای تماشاگران، با شلیک گلوله به سر لینکلن، انتقامش را بگیرد. این برنامه ریزی به ثمر نشست و بوث توانست در یک لحظه گلوله ای را به سر لینکلن شلیک کند و فریاد ماندگار " جنوب انتقامش را گرفت " را بر بالین وی سر بدهد. بوث بعد از ترور موفق به فرار شد و دولت مبلغ هنگفت 100 هزار دلار را برای دستگیر وی تعیین

3

کرد. 2 هفته بعد بوث در یک طویله در هنگام درگیری با نیروهای ارتشی، کشته شد.

« لینکلن » که استیون اسپیلبرگ آن را کارگردانی کرده، از کتابی به قلم دوریس کیمز گودوین " به نام « مجموعه رقبا : نبوغ سیاسی آبراهام لینکلن » برگرفته شده است که درباره اواخر دوران ریاست جمهوری آبراهام لینکن و کشمکش او با جنگ های داخلی و قانون معروف ضد برده داری است. لینکن ( با بازی دنیل دی لوئیس) در اواخر دوران ریاست جمهوری خود در پر مناقشه ترین روزهای تاریخ ایالات متحده آمریکا قرار دارد. جنگ های داخلی و اختلافات شمال و جنوب به اوج خود رسیده است و لینکلن هم در کاخ سفید درگیر تصویب قانونی است که براساس آن برده داری برای همیشه لغو خواهد شد و به این ترتیب احتمال می رود تا جنگ های شمالی و جنوبی کشور نیز برای همیشه به پایان برسد. وی برای تصویب این قانون به دو سوم از رای ها نیازمند است و برای بدست آوردن آن سخت در تلاش و تکاپوست. علاوه بر این ، لینکلن در زندگی شخصی اش هم تحت فشار زیادی قرار دارد. او و همسرش مری تاد ( سالی فیلد ) معمولا در مورد فرزندشان ویلی که سه سال پیش از دنیا رفت صحبت می کنند و حالا باید با خواسته فرزند دیگرشان به نام رابرت ( جوزف گوردن لوییت ) که علاقه مند هست تا به ارتش بپیونند، کنار بیایند.

تصویری که استیون اسپیلبرگ از شخصیت آبراهام لینکلن » در فیلم « لینکلن » ارائه کرده ، مطابق انتظارات عمومی، یک فرد کاملاً ایده آل است. لینکلن آنطور که در تاریخ نوشته شده، یک فرد به شدت وطن پرست ، یک مرد خانواده ، یک سیاستمدار پر قدرت و البته یک سخنور ماهر بوده و اسپیلبرگ تمامی این جزییات را به خوبی در بطن شخصیت لینکلن قرار داده است. البته نکته ای که شاید کمی تامل برانگیز باشد این است که گاهاً در شخصیت لینکلن به نوعی افسردگی مشاهده می شود که قبلاً به خاطر ندارم در هیچ کتاب تاریخی اشاره ای به آن شده باشد. شاید اسپیلبرگ احساس می کرده که با توجه به فشارهای بسیار زیادی که بر روی لینکلن در زمان ریاست جمهوری اش بوده ، وی می بایست افسردگی را هم تجربه کرده باشد! با اینحال به نظرم کماکان تصویری که اسپیلبرگ از لینکلن ارائه کرده دقیقاً شرح تصویری مجموعه توصیفاتی است که در کتابهای تاریخی از وی ارائه شده است و از این بابت

4

نمی توان ایرادی به این تصویرسازی قهرمانانه از لینکلن گرفت.

روایت داستان « لینکلن » اغلب در کاخ سفید و محیط های بسته شکل می گیرد و اگر انتظار دارید که صحنه های جنگی عظیمی هم از جنگ های داخلی آمریکا ببینید، باید شما را ناامید کنم چراکه در این فیلم بسیار کوتاه و در حد یک اشاره آن هم در پس زمینه داستان ، این جنگ ها به تصویر کشیده شده است. بنابراین بیشتر مدت زمان 149 دقیقه ای لینکلن در کاخ سفید و جلساتش با نمایندگان و دولتی ها سپری می شود و مقداری دیگری هم صرف خانواده و صحبت با همسرش. در این صحنه ها دیالوگ های بسیار مهمی جاری می شوند که همگی آنها با دقت و وسواس فراوان به نگارش در آمده اند. در واقع می توانم بگویم که نویسنده فیلمنامه ی یعنی تونی کاشنر ، که 7 سال پیش فیلمنامه « مونیخ » را برای استیون اسپیلبرگ نوشته بود، با وسواس و دقت به جزییات زندگی سیاسی آبراهام لینکلن پرداخته و حتی از طرح مسائل ریزی که در کتب های تاریخی معمولاً بصورت پاورقی آورده می شود نیز قافل نشده است. قدرت فیلمنامه تونی کاشنر در به تصویر کشیدن زندگی سیاسی و اتفاقاتی که برای لینکلن در جریان سر و کله زدن با نمایندگان برای تصویب قانون ضد برده داری رخ داد، به حدی واضح و گیرا است که به راحتی می تواند نیازهای تاریخی نسل جدید که علاقه ای به خواندن کتابهای تاریخی ندارند را برطرف کند. به علاوه اینکه اسپیلبرگ که مطمئناً بهتر از هرکس دیگری می داند، آبرهام لینکلن چه سخنور ماهر و مشهوری بوده، این ویژگی را به بهترین شکل ممکن در حین سخنرانی های تاریخی لینکلن به تصویر کشده که تماشای این صحنه ها بدون شک لحظات بسیار هیجان انگیز و غرور آفرینی برای مردم ایالات متحده خواهد بود.

اما « لینکلن » بدون اشکال هم نیست. در این فیلم مسائل خانوادگی لینکلن بیش از حد کش داده می شوند که اصلاً معقول نیست. مسلماً شخصیت آبراهام لینکلن به حدی موضوع برای پرداختن دارد که بررسی وضعیت خانوادگی لینکلن در آخر این صف قرار بگیرد، اما اسپیلبرگ در « لینکلن » تاکید داشته که حتما باید به زندگی خانوادگی

6

آبراهام لینکلن نیز پرداخته شود تا وجه " مرد خانواده " بودن این رئیس جمهور مشهور نیز از فراموش نشود. زمانی که فیلم به سراغ زندگی خانوادگی لینکلن می رود، ما شاهد یک گفتگوی نه چندان مهم و جذاب بین لینکلن و همسرش مری تاد هستیم که اغلب آنها به دلداری دادن به لینکلن برای باقی ماندن در این مبارزه سخت می گذرد. به نظرم می شد که به زندگی خانوادگی لینکلن در این " بیوگرافی – درام " تاریخی کمتر پرداخته شود تا از هم گسیختگی موضوعات فیلم بیشتر نشود.

از لحاظ مسائل فنی، « لینکلن » بدون شک عالی است. تم حماسی و زیبای جان ویلیامز که یار همیشگی استیون اسپیلبرگ در ساخت موسیقی فیلمهایش بوده، گوش نواز و غرور افرین است. موسیقی های حماسی جان ویلیامز بدون شک یهترین انتخاب برای فیلم « لینکلن » بوده است. فیلمبرداری یانوس کیمینزکی ( که این یکی هم اغلب در کارهای اسپیلبرگ حضور داشته ) هم مخصوصاً در نماهای باز، تحسین برانگیز است. دوربینِ کیمینزکی بهترین جایگیری ممکن را برای به تصویر کشیدن تاریخ آمریکا داشته است و شاید شانس اسکار را هم بتوان برای آن قائل شد. در بخش طراحی لباس و گریم نیز نقص مشخصی به چشم نمی خورد ( البته این را باید تاریخ شناسان موشکافانه تر بررسی کنند ). گریم دنیل دی لوئیس بسیار خوب انجام شده و به نظر می رسد او شبیه تر به هر آبراهام لینکلنی باشد که تابحال در سینما مشاهده کرده ایم و بازی عالی دی لوئیس نیز این شباهت را بیشتر به آبراهام لینکلن نزدیک کرده است.

دی لوئیس که همیشه گزیده کار بوده، در لینکن بهترین حضور چندین سال اخیرش را در سینما تجربه کرده است و فکر نمی کنم که امسال کسی بتواند یارای رقابت با او را در فصل اسکار داشته باشد. دی لوئیس به شکل هنرمندانه ای ، تُن صدایش را تغییر داده و فرم ادای دیالوگش نیز کاملاً در تضاد با آن تصویری است که همیشه از او به خاطر داریم. بازی فوق العاده دی لوئیس مخصوصا در دو بخش بسیار مشهود است؛ اولین بخش زمانی است که وی در حال ایراد سخنرانی عمومی و خصوصی برای دولتمردان و افراد زیر دست است که با تسلط کامل و بی نظیر چشمها را خیره می کند، و دومی در زمانی است که وی بی آنکه دیالوگی داشته باشد بر جایی خیره می شود و دوربین چندین ثانیه بر روی صورت او بزرگ نمایی می کند. در این نما شما می توانید به وضوح ببینید که دی لوئیس در حال انجام یک بازی زیر پوستی است و چهره آرام اما از داخل طوفانی او در این صحنه ها کاملاً مشهود است. دیگر بازیگران فیلم که غالب آنها از محترم ترین

5

بازیگران سینمای هالیوود هستند، حضور کمرنگ تر اما موثری در فیلم داشته اند. سالی فیلد در نقش همسر لینکلن، مانند همیشه یک بازی بی نظیر ارائه داده است اما مشکل این است که فیلم فرصت خودنمایی زیادی به او نداده. همچنین باید به بازی فوق العاده تامی لی جونز هم اشاره کنم که مطابق معمول یک بازی استاندارد را به نمایش گذاشته است. در این بین تنها بازیگر نه چندان درخشان فیلم، جوزف گوردن لوییت است که فکر می کنم به دلیل عرض ارادت به استیون اسپیلبرگ حاضر به بازی در این فیلم شده و اگر هر کارگردان دیگری این فیلم را می ساخت، شاید او را در نقش رابرت مشاهده نمی کردیم.

« لینکلن » اثر قابل توجهی است اما از بهترین های اسپیلبرگ نیست. اگر قرار بر مقایسه بین آثار پیشین و کنونی فیلمساز باشد، باید بگویم که مشخصاً « آبراهام لینکلن » در مقایسه با شاهکار تاریخی اسپیلبرگ یعنی « فهرست شیندلر » ( این مقایسه را به این دلیل انجام داده ام که هر دوی این فیلمها در ژانر " بیوگرافی – درام " ساخته شده اند ) در مرتبه به مراتب پایین تری قرار میگیرد. « لینکلن » فیلم خوبی است اما به شدت " آمریکانیزه " است و شاید یک مخاطب عام سینما باید خیلی حوصله به خرج دهد تا بتواند آن را تا به انتها تماشا کند. در فیلم جزییات تاریخی بسیاری مطرح می شوند که برای آمریکایی ها حکم یک خاطره و تاریخ زنده را دارد اما برای مخاطب ایرانی فیلم که من و شما باشیم، این جزییات ارزش کمتری پیدا می کنند و ضرباهنگ کند فیلم هم کمک می کند تا حوصله این مخاطب عام بیش از پیش سر برود. با اینحال پیشنهاد شخصی من این هست که « لینکلن » را تماشا کنید چراکه اولا یکی از مهمترین فیلمهای سال است و احتمالاً به دلیل موضوع حساسش ، کاندید چندین اسکار خواهد شد ، دوم اینکه اسپیلبرگ آن را ساخته و سوم به دلیل بازی دنیل دی لوئیس که می تواند یک کلاس بازیگری بسیار مفید باشد.

44

                                     Photo Gallery                                            trailer icon

منتقد : میثم کریمی

این مطلب بصورت اختصاصی برای سایت " مووی مگ " به نگارش درآمده و برداشت از آن جز با ذکر دقیق منبع و اشاره به سایت مووی مگ، ممنوع بوده و شامل پیگیرد قانونی می شود.